مختصری در باب اهمیت تاریخ

حدادعادل، غلامعلی

تاریخ،علمی است که ما را از حوادث و وقایع زمانهای گذشته و نیز از علل و اسباب آن حوادث و وقایع و رابطهء میان آنها آگاه می‏سازد،عنصر اصلی و کلیدی این علم،"زمان‏"است و درک زمان و رابطه و نسبت امور و اشیا با زمان،از شئون خاص انسان است.

در فلسفه و بویژه،در بحث معرفت در باب حقیقت زمان و چیستی‏ آن و کیفیت اداراک زمان توسط آدمی،بحثهای گسترده‏ای شده است.آنچه‏ تبیین و توضیح زمان را دشوار می‏سازد،این است که زمان خود یک شئی‏ محسوس نیست که در کنار اشیای محسوس و ملموس دیگر قرار داشته‏ باشد.با این حال همه کس از زمان،درکی بی‏واسطه و شهودی دارد بی‏آنکه‏ در خارج از ذهن ما،ما بازای مجسمی داشته باشد.فیلسوفان از دیرباز دربارهء نحوهء وجود زمان و نحوهء ادراک آن اندیشه کردند و آرای حکیمانی‏ مانند ارسطو و لایب نیتس و نیوتون و کانت و برگسون در مغرب زمین و ملاصدرا را در مشرق زمین در باب زمان،نزد اهل فلسفه معروف است.مسئهل‏ این است که زمان اگر امری محسوس است،ما بازای آن در عالم خارج‏ چیست و اگر معقول است،چگونه معقولی است که از نسخ مفاهیم کلی‏ نیست و از احکام آن مفاهیم تبعیت نمی‏کندت.

لازمهء التفات به علم تاریخ،التفات به زمان است،چنانکه توجه به‏ مباحثی مانند حرکت و قوانین آن در فیزیک،نیز ما را به تأمل در باب حقیقت‏ زمان وامی‏دارد.انسان در زمان غرق است و این رودخانهء سیال،این غریق‏ را با خود می‏برد.توجه به زمان و درک نسبت سایر امور اشیا با آن،مستلزم‏ آن است که انسان به جای آنکه در این رودخانه غریقی بی‏اختیار باشد، شناگری فعال شود و بتواند از آن،لا اقل در عالم فرض و خیال بیرون آید و به بالا دست و پایین دست آن،یعنی گذشته و آینده بنگردد،تا بتواند جایگاه‏ حوادث و وقایع و اشیا و امور را در مسیر این رودخانه که از ازل تا به ابد جاری است،معلوم و مشخص سازد.چنین کاری از همه کس ساخته نیست‏ و اذهان تنها به قدر قدرت و قوت خود به مراتبی از این تفکر دست پیدا می‏کنند و درست به همین دلیل،همه کس به اهمیت علم تاریخ به یک‏ اندازه وقوف ندارد.توجه و التفات به تاریخ و تاریخی فکر کردن،شأنی از شئون انسان است.در میان موجودات زنده،تنها انسان است که تاریخ دارد، بدین معنی که به تاریخ داشتن خود و اشیا و امور دیگر آگاهی دارد.می‏توان‏ گفت:انسانها هرچه از این حیث آگاه‏تر باشند،فرهیخته‏تر و فکورترند.

تاریخ برای جامعه به منزلهء حافظه برای افراد است.همانطور که فرد اگر حافظهء خود را از دست دهد،هویت خود را از دست می‏دهد و نمی‏تواند بدون رجوع به گذشته و درک آن،هویت خود را احراز کند، جامعه نیز بدون رجوع به گذشته و درک آن،هویت خود را احراز کند، جامعه‏ای بی‏هویت خواهد بود،جامعه‏ای بی‏فرهنگ است و درست به همین‏ دلیل می‏یابد گفت که میان فرهیختگی و داشتن شعور تاریخی و به تعبیری‏ دیگر،داشتن حس تاریخی،رابطه‏ای تنگاتنگ برقرار است.

کسی که در درک وقایع و حوادث روزگار خود و در تجزیه و تحلیل‏ و تبیین آنها،از تاریخ مدد نجوید و سیر تاریخی امور منتهی به آن وقایع و حوادث را در نظر نیاورد،نمی‏تواند درک درستی از آنها داشته باشد.واقعیت‏ شبیه یک حجم است که حوادث و وقایع امروز تنها سطحی از آن حجم‏ محسوب می‏شود و همانطور که سطح بدون حجم قابل تصور نیست، انقطاع وقایع و حوادث امروز از وقایع و حوادث گذشته نیز،ممک و معقول‏ نیست.

برای آنکه مدخلیت درک تاریخی در آگاهی از حوادث و رویدادهای کنونی بهتر معلوم شود،مثالی می‏زنیم که در آن مکان،جانشین‏ زمان شده است.فرض کنید فردی را در نقطه‏ای از یک شهر بزرگ دستگیر کنند و چشم او را ببندد و در خودرویی بنشانند و از خیابانها و کوچه‏های‏ متعدد عبور دهند و به جای دیگر ببرند و آنگاه چشم او را باز کنند.چنین‏ کسی جایی را که در آن چشم او را باز کرده‏اند،خواهد دید و می‏تواند بگوید که آن خانه بزرگ یا کوچک است و در آن اتاق چه هست و چه‏ نیست،اما هرگز نمی‏تواند،بداند آن خانه کجاست و چگونه می‏توان از جای دیگر به آنجا راه پیدا کرد و رسید.به عبارت دیگر او نمی‏تواند میان‏ آنجا که هست با جاهای دیگر،رابطه و نسبتی برقرار کند و اگر فرضا تلفنی‏ در اختیار داشته باشد و بتواند از آن طریق با کسی صحبت کند،نمی‏تواند به‏ او نشانی بدهد و بگوید من در کجا هستم.حال گوییم وضع کسی که نخواهد یا نتواند میان اوضاع و احوال امروزی جامعه و جهان خود با حوادث و وقایع دیروزی و پریروزی رابطه‏ای برقرار کند و نخواهد با شروع از گذشته و فهم حوادث و وقایع و پیگیری آنها و درک رابطهء میان آنها،مسیر منتهی به حوادث امروزی را طی کند،درست شبیه همان کسی است که‏ چمشمش در مبدأ حرکت بسته باشند و در مقصد باز کرده باشند.درک و دریافت آن کس که مسیر زمانی مقدم بر وقایع امروزی را نداند و نشناسد، شبیه درک و دریافت کسی است که مسیر منتهی به جایگاه مکانی خود را نادیده و نشناخته باشد،یعنی همان اندازه،سطحی و ناقص و محدود است.

چنانکه گفتیم داشتن حس تاریخی نشانهء فرهیختگی است.افراد و ملتهای فرهیخته فقط در زمان حال زندگی نمی‏کنند،بلکه در عین حال، گذشته و آینده را نیز در نظر می‏گیرند.زندگی کردن در صرف زمان حال و اعراض از تفکمر دربارهء گذشته و نداشتن دغدغهء آینده،خاص حیوان است، انسان نمی‏تواند فقطوفقط در زمان حال زندگی کند،انسان تاریخ دارد و موجودی تاریخ فهم است و آگاهی و خودآگاهی او،مستلزم تاریخ آگاهی‏ است.2به حکم همین تاریخ آگاهی است که ملتهای فرهیخته از گذشته‏ اعراض نمی‏کنند و زندگی امروزی را همواره با نشانه‏هایی دال بر گذشته‏ می‏آمیزند تا هویتی استوارتر و فرهنگی غنی‏تر داشته باشند و موقعیت‏ امروزی جهان و جامعهء خود را عمیق‏تر و صحیح‏تر درک کنند.

در جامعهء با فرهنگ،هرچیز و هرکس،به محض آنکه کارایی و عمرش به پایان می‏رسد و از صفحهء جغرافیایی‏کارایی و سودآوری حذف‏ می‏شود،پا به عرصهء تاریخ می‏گذارد و نه تنها فراموش نمی‏شود،بلکه در جایگاه تاریخی خود قرار می‏گیرد و منزلت و ثبات پیدا می‏کند.در چشم‏ اهل خرد،هرچیز که بتواند ما را با گذشته آشنا کند و از روزگار رفته نشانی‏ داشته باشد و از آن خبری دهد،عزیز است و باید حفظ شود،و لو آنکه تکه‏ سنگی باشد که هزاران سال پیش در دست انسانی،شکل گرفته باشد و تنها نقشی محو و مبهم از کار و اندیشهء او،با خود داشته باشد.نفاشیها و خطوط بازمانده بر دیوار غارها،بناهای تاریخی،کتابها و اسناد و مدارک،و خلاصه‏ آنچه امروز میراث فرهنگی نامیده میشود.همه و همه ابزارها و وسایلی‏ است که می‏تواند ما را از سطحی‏نگری و روزمرگی رها سازد و به ما درک‏ تاریخ دهد و دنیایمان را وسیع‏تر و جهان و جهان‏بینی ما را غنی‏تر و گسترده‏تر کند.یکی از دلایل زنده بودن هنر و عزیز بودن هنرمندان در جوامع با فرهنگ،آن است که هنر چون دلپذیر است،ماندگار است و در این‏ ماندگاری،یاد و نام و نشان و حکایت گذشته و گذشتگان را با خود حمل‏ می‏کند و محفوظ می‏دارد.

مردی که از حس تاریخی برخوردارند،آثار و نشانه‏های مردان و زنان بزرگ و خدمتگزار کشور خود را محو نمی‏کنند و با بناهای تاریخی‏ دشمنی نمی‏ورزند و میراث فرهنگی و تاریخی کشور خود را که سند اصالت و قدمت و هویت آنهاست،به ثمن بخس به بیگانگان نمی‏فروشند. چنین مردمی اگر بدانند که دانشمندی یا شاعر و نویسنده‏ای و یا سردار و سیاستمداری که به کشور آنها تعلق دارد و برایشان افتخاری آفریده،چند صباحی در چند صد سال پیش در خانه‏ای سکونت داشته،آن خانه را به یاد او و به احترام او،به همان صورت حفظ می‏کنند تا نسلهای آینده با مشاهدهء جای پای پیشینیان خود،بدانند که راهی که به اینجا و اکنون منتهی شده،با پای چه کسانی پیموده شده است.

مردم فرهیخته اجازه نمی‏دهند حتی یک صفحهء کاغذ دستنویس‏ معمولی از یادداشتهای بزرگان و متفکران تباه شود و از میان برود.حتی اگر متفکر و فیلسوفی بعضی از نوشته‏های خود را از حیث سبک و محتوا نپسندد و تغییر دهد،مردمی که دارای حس تاریخی هستند و تاریخ در نظر آنان‏ فقط به جنگها و پیروزیها و شکستهای سلاطین و امیران محدود نمی‏شود، آن نوشته‏ها را به عنوان سندی تاریخی که دلالت بر تحول فکری آن متفکر می‏کند،حفظ می‏کنند و مورد تحقیق و تجزیه و تحلیل قرار می‏دهند.

مثال بارز این نوع نگاه و نگرش،رفتاری است که مورخان فلسفه و فیلسوفان در آلمان با کانت کرده‏اند.ایمانوئل کانت(1724-1804 م.)که بیش‏ از دویست سال از وفاتش می‏گذرد،در سال 1781 م.،نخستین‏بار کتاب‏ معروف و مهم خود«نقد عقل محض»را منتشر ساخت.هفت سال بعد وی‏ با ارزیابی واکنش منتقدان و خوانندگان کتاب،ناچار به تجدیدنظر در آن‏ کتاب شد و طبع دوم را با بازنگری،و اصلاحاتی در جای جای کتاب و بازنگاری کامل یک فصل از آن،به چاپ رسانید.اما آنچه،شگفت‏آور و تحسین‏برانگیز و عبرت‏آموز است،این است که جامعهء علمی آلمان،به‏ رغم تشخیص خود کانت،آن طبع اول را منسوخ و بی‏فایده و مردود ندانسته‏ و در طول دویست سال گذشته،عموما طبع اول و دوم کتاب«نقد عقل‏ محض»را یک جا و همراه یکدیگر به چاپ رسانده است،تا دانشجو و استاد،در مطالعهء دو روایت اول و دومی که خود فیلسوف از نظام فلسفی‏ خود به دست داده،بتوانند به تفاوت این دو مرحله پی‏برند و در علت تحولی‏ که در افکار فلیسوف حاصل شده،تحقیق کنند.حتی کسانی مانند مارتین‏ هیدگر،فیلسوف معاصر آلمانی مدعی شده‏اند که طبع اول کتاب نقد عقل‏ در مقایسه با طبع دوم آن،از اعتبار و اصالت بیششتری برخوردار است!

غالبا می‏پندارند موزه جایی است که اشیای عتیقه و زیبا را در آن‏ صرفا برای آن گرد آورده‏اند که مردم از تماشای آنها لذت ببرند.شک نیست‏ که از مشاهدهء آثار هنری گذشتگان،لذت و انبساط خاطر حاصل می‏شود، اما موزه فایده‏ای بسیار مهم‏تر از این دارد.موزه‏هایی که در آنها دستاوردهای فرهنگی و تمدن بشر در طول تاریخ بانظمی منطقی به‏ نمایش درآمده و مخصوصا موزه‏های علمی و صنعتی با نشان دادن نمونه‏های اولیهء ابزارها و دستگاهها و مجسم ساختن سیر تحول و تکامل‏ آنها در زمان،در حقیقت،مراحل مختلف تکامل اندیشهء بشری و پیوستگی‏ این مراحل به یکدیگر و تأثیر آنها را در یکدیگر نشان می‏دهند.اگر در ملتی‏ حس تاریخی وجود داشته باشد،وقتی یک لوکوموتیو قطار و یا یک مولد برق و یک ضبط صوت و اتوی لباس،از رده خارج و اصطلاحا بازنشسته‏ می‏شود،تازه نوبت به محققان تاریخ علم و صنعت می‏رسد که با نشاندن‏ آن در صف اختراعات،جایگاه تاریخی آن و ارتباط آن با مرحلهء ماقبل و ما بعد آن را مشخص سازند و این شئی به ظاهر بی‏مصرف را،به یک ابزار آموزشی برای تقویت ذهن و فهم بینندگان مبدل کنند.دور انداختن اشیای‏ قدیمی و آثار گذشتگان،کار آسانی است و به راحتی می‏توان همه‏چیز را به فراموشی سپرد.اما ملتی که با دستاورد پیشینیان خود با سهل‏انگاری و بی‏مبالاتی رفتار کند،در تندباد به حوادث روزگار،بهای سنگینی خواهد پرداخت.

اگر بگوییم ما مردم ایران به رغم تاریخ کهن ملت خود و جغرافیای‏ گستردهء کشورمان،نسبت به مواریث تاریخی و فرهنگی خویش جفا کرده‏ایم،گزاف نگفته‏ایم و اگر بگوییم حس تاریخی و تاریخ‏نگری و خودآگاهی تاریخ در ما ضعیف است،سخنی به حق گفته‏ایم.ما غالبا کتابخانه‏ها و دستنوشته‏های استادان خود را پراکنده می‏سازیم و دور می‏ریزیم.دستگاههای و ماشین‏آلات صنعتی و قدیمی را مزاحم و مایهء دردسر می‏دانیم و آنها را ذوب می‏کنیم و حتی یک نمونه از آنها را نیز به موزه‏ نمی‏سپریم.قدر نسخه‏های خطی و اشیای زیر خاکی را چنان‏که باید نمی‏دانیم و از ارزش مکاتبات شخصیتهای علمی و فرهنگی با یکدیگر غافلیم،نه فقط از زندگانی و خصوصیات سعدی و حافظ خبری و اثری‏ نداریم،بلکه از احوال و آثار شخصی شاعر بزرگی مانند پروین اعتصامی‏ نیز که تنها شصت و چهار سال از مرگ او می‏گذرد،در هیچ کجا نشان و نشانه‏ای یافت نمی‏شود.به قول حافظ:

با هیچ کس زان دلستان ندیدیم‏ یا من خبر ندارم،یا او نشان ندارد!

ما فرزندان و جوانان خود را آنطور تربیت نمی‏کنیم که بر دیوار بناهای تاریخی یادگاری ننویسند و آنها را با میخ و چاقو نتراشند و نخراشند. ما محتاج تقویت حس تاریخی در جامعهء ایران هستیم تا گذشته را در ذهن‏ و ضمیر ما زنده و حاضر نگه دارد.به یاد داشته باشیم که گفته‏اند و درست‏ گفته‏اند که:"ملتی که گذشته نداشته باشد،آینده ندارد و ملتی که درس‏ تاریخ را نیاموزد،ناچار به تکرار آن خواهد شد."

پی نوشتها:

(1)-مقاله ریاست محترم مجلس شورای اسلامی که در جشن نامهء استاد دکتر محمد خوانساری به کوشش فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده است و به دلیل‏ اهمیت و ارتباط آن در فصلنامهء تحقیقات تاریخ گنجینهء اسناد ملی نیز به چاپ می‏ رسید.

(2)-البته این سخن به معنی نفی آن نکته که پیشوایان دینی و عارفان در شناختن قدر وقت و مغتنم دانستن«حال»گفته‏اند،نیست.عارفانی مانند حافظ که توصیه کرده‏اند «وقت و دم را باید غنیمت شمرد»و مانند مولانا از صوفیان خواسته‏اند که«این‏ الوقت»باشند و پیشوایانی مانند علی-علیه السلام-که گفته‏اند:

مافات مضی و ما سیاتیک فاین‏ قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

نظر به مفاهیم و حقایق دیگری داشته‏اند که با آنچه مقصود ماست،تفاوت دارد.